۱۳۸۶/۵/۳۰

آستان قدس

میکرو فیلم تهیه شد

کتابخانه مرکزی آستان قدس رضوی

نام کتاب: دیوان حبیب

مؤلف متن: سراینده: حبیب محشی

شارح مترجم

تاریخ تحریر: سده ۱۴ ق نوع خط: نسخ تعداد سطر: مختلف

جزء کتب: ادبیات زبان: فارسی عدد اوراق: ۴

طول عرض شماره عمومی: ۲۴۳۳۷

وقفی / خریداری: تحقیق عزیزی تاریخ وقف / خریداری: مهر ۱۳۷۷

ملاحظات: ۲۴۳۳۷

[illegible]

۱۵

۴

قصیده در تولد سید الشهدا

بسم الله الرحمن الرحیم الحمد لله و به نستعین

مفیض فیض وجود که جود هست شعار

برای رحم بجهان نموده آشکار ۱۵

ترحمی کن با این اثیم ذوالاقتدار

که غیر تقصیر و جرم نه پیشه دارد نه کار

غریق بحر گناه هست بلیل و نهار

~~چه مظهر لطف خود نموده است عیان~~

سوم شعبان بود عید همه مومنان

چه مظهر لطف حق شده است در جهان عیان

بباغ آل رسول گلی شکفت اندر آن

که از عشق او است ترنم بلبلان

بنغار

۲

بپا خسار وجود تا گه یوم شمار

خدای من کن مرا ز لطف خود سرفراز

بنده عاصی خود از کرم خود نواز

مرا ببخشا و هم چاره درد دم لباز

بحق این محترم ولید گردون فراز

که زد در این مه قدم بعالم بپا

چنانکه آزاد شد فطرس و امثال او

از برکات حسین برای اجلال او

مراهم ای کردگار چون سگ دنبال او

کن نظر از فضل خویش در صدقه خال او

مگر که من هم شوم ز دوستانش شمار

بداد اینمه ثمر نهال پیغمبری

عیان شد از بهر خلق فایده دختری

کجا کند هر زنی بفاطمه همسری
که کرد حق ذات او عیان مظاهر داوری
دو هادی از بهر خلق از او بیشی آشکار
نمود بحرین جود بیکدگر التقا
شد متکوّن دو دُرّه در صدف اعتلاء
شدند دو دُرّ یتیم چو از صدفشان جدا
لؤلؤ و مرجان نمود تعبیر از ایشان خدا
یکی حسین یک حسن دو گوهر شاهوار
بُد این دو تن در شمار زینت عرش الله پناه
شد این دو اندرین میان مقصران را
براه دین حق شدند این دو چو خورشید و ماه
بدوستان این دو تن بخشند جرم و گناه

محبان

محبتشان که کند سوی جهنم گذار
بهر دو کی چیز زما توسّل احسن بود
بهر یکی هم ولی نبی محسّن بود
حسن هم ار چه حسین ولیّ ذو المنن بود
ولی بدنبال حسین توسّل امتن بود
درین زمان چون بود مولد آن شهریار
درخت توحید حق میوهٔ نو داده باز
دخت پاک رسول دسته گلی زاده باز
نوید عفو گناه بدوستان داده باز
تعزیت و تهنیت مقارن افتاده باز
بهمین مولد سیم هشت و چهار

رایحهٔ مشک ناب و افزون شده

معصیت شیعیان چو بار گران شده

مظهر غفران حق ز غیب تابان شده

سموم قهر خدا ضعیف و پژمان شده

از این مولد ولی پروردگار

~~چه رحمت حق گرفت بر غضب وی سبق~~

گرفته سبقت چه بر خشم خدا رحم وی

مظهر رحمتش نمود حسین را یا بنی

که داده اخلاق خوش تمام بنموده طی

شد متلو ... رحمت خلاق حی

چنانکه بیرون فتاد ز وی در شاهوار

چه زد

چه زد قدم در وجود شهید کربلا

منادی زد ندا میان ارض و سما

با هل عالم تمام گفت با مر خدا

که این پسر میشود کشتهٔ تیغ جفا

لباس ماتم کشید بر صغار و کبار

چه میوهٔ قلب خویش بدید زهرای پاک

دلش قرین سرور گشت و لبش خنده ناک

ولی بگوشش چه خورد قصهٔ قتل و هلاک

کشید آهی ز دل که شد دل سنگ چاک

ستاره بر ماه رخت ز دیدهٔ اشکبار

بگفت کای پر مه شود منخسف از خود جدا

کشته شود تشنه لب ز جور گروه دغا

شود بدون گناه کشته بها مون دریغ
بشود این لب کبود ز چوب ملعون دریغ
افسوس کاین سر شود بنوک نی استوار
ز سنگ کین بشکنند افسوس پیشانیش
شود ز خونش خضاب محاسن سامیش
نرم شود سینه اش ز قاتل دانیش
خدا لعنت کند کشندهٔ جانیش
که لایق رحم نیست کشندهٔ شخص باری
وقت تولدیش مادر و جد و پدر
برادر و خواهران تمام او را بر ~~سر~~
ولی هنگام موت نبد کس او را بسر
بغیر شمر پلید شقی نوع بشر
که رحم

که رحم در قلب وی نکرده اصلاً قرار
ز بیر خنجر حسین گفت بشمر لعین
که ز خدا بیخبر بحال زارم ببین
اب ~~نخواهان~~ بحلقم چکان پس بکش از ظلم و کین
کم نیم از گوسفند اگر توئی اهل دین
تشنه سرم را مبر ز جد من شرم دار
گفت و را در جواب شمر لعین شریر
کی پسر بوتراب سبط بشیر و نذیر
باب تو ساقی حوض هست و بخلقان امیر
خواه ز وی تا کند ذات این لحظه سیر
آمدنش را اکنون دمی بکش انتظار

مشفقی تو از شمر دون حبیب مشمار کس

مثل وی از چه بدهر آمد بابا پرچم لبس

چرا که مثل حسین را بهوا و هوس

آب نداده برید سر ز قفا آن حیدر حس

نشد چنین اتفاق هر دو کر برا بیکس

بیان طریقهٔ سلوک گناهکاران

ایقاظ

در ماه مبارک رمضان که ماه مسلمانان است

تحفهٔ عفو و غفران و مهمانخانه حق سبحان

بر خوانده در ماه مبارک رمضان

بسم الله الرحمن الرحیم

ز بعد حمد خدا منزل حم و نون

بعد درود و سلام بسید ما رسول

صلوة

صلوة بجد و عجد بال آن رهنمون

که هادیان رهند بر زمرهٔ مهتدون

باد بر اعدا ایشان ملعنت لاعنون

برای تنبیه آن کسان که دین پرورند

برای ایقاظ آن زمره که فرمان برند

برای ارشاد آن فرقه که نیک عنصرند

بفکر تحصیل زاد بهره ده محشرند

کلام موزون دهم ز طبع قاصر برون

تمام آن را که من نمودم اینجا بیان

برای آن گفتمش که خوانیش ای جوان

بود موافق تمام بقول پیغمبران

که گر بخوانی شوی لعل الله از غافلان

[illegible]

من انجز بدکفتنی بکفتمش یک بیک
تو خواه از من شنو خواه نه ای مؤمنک
اگر شنیدی بان عمل نما کم کمک
برای انسان بود ماه مبارک محک
خوش آنکه او بشنود نصیحت ناصحون
زبعد من هر کسی که خواند این شعرها
بوقت ماه صیام باید کرد وقتها
زشیعیان علی ز بندکان خدا
از همه مستدعیم کنند بهرم دعا
لعلّ ببخشد مرا خدا ز لطف فزون
بپاو اینماه دلبر نبیلی مکذران

حصد غنا سعی کن بعنا فلی مکذران
دمی تو اینماه بی یاد علی مکذران
خلاف قول حق لم یزلی مکذران
لعلّ کوید علی کاین بود از تابعون

بشارت برای منتظرین آمدن
ماه مبارک رمضان

مژده ابا اهل دین ماه مبارک رسید
تبارک مسلمین تاج تبارک رسید
کناه هاش شکست ز فیض اندک رسید
چنانکه کوئی شکست بفوج او زیک رسید
بدرکه حق کشید ناله ابا مذنبون
جماعت پر کناه بهار غفران رسید

طایفهٔ روسیاه دشمن شیطان رسید
تیزاب پرستش چولک گناهان رسید
تشنهٔ فیض خدا مژده که باران رسید
عطش برد لیک از آن کس که شد از شارب بون
نسخهٔ صحت رسید بهر مریض گناه
مه ضیافت رسید بشارت ای مرد راه
کرده ضیافت تمام عبید خود را الله
که تا بخشد همه جرم محبان شاه
کدام شاه از علی بیشتر و متفوق
بشارت ای مؤمنین رحمت رحمن رسید
دوای درد گناه بروزه داران رسید
نوید عفو اله بروسیاهان رسید
لعنت

لعنت بیمشتها بروزه خواران رسید
خوش آنکه اینماه را شود ز مستقبلون
صبح سعادت دمید ز خواب غفلت برای
وقت عبادت رسید خیز و اطاعت نمای
طالب رحمت ز حق بیا در وقت نمای
جهد کن و خویش را از اهل جنت نمای
تَهَیَّأُوا لِلصِّیام لَعَلَّکُم تُرحَمون
بروزه کرده خدا عبید خود امتحان
تا که پسندد جحیم تا که پسندد جنان
برای ز زطباع بود محک این زمان
سود برای مطیع هست و بعاصی زیان

تا که بگردد سعید که شقی ای عاقلون

دوباره شد بهین باز سفرهٔ فیض خدا

نزد پی مغفرت منادی حق ندا

پی عبادت کمر سخت بربند ای فتی

مشو ز ماه خدا معرض و کن اعتنا

تا نشوی در جزا ز حزب مستندمون

عمر گران مایه و تن صحیح و سلیم

ز حق بدان بهر خود دو نعمت بس عظیم

مثال سرمایه است این دو تو را ای ندیم

(بهشت را جحیم) با این دو بتوان خرید جنة ذات النعیم

دنیاست بازار این تجارت ای تاجرون

رونق

رونق بازار این تجارت ای مرد خام

کنون بود چون رسید زمان ماه صیام

تجارتی کن که زاو نفع بری در قیام

که ضامن عمر تو نیست کسی والسلام

رسی بسال دگر یا نه ایا ذوفنون

خوش انکه در ماه شعبان رجب خویش را

کرده مهیا برای صوم شهر خدا

نموده خصمان رضا برده ز دل کینه ها

برای مهمانی خدا ی سر تا بپا

خدا پرستی شعار کرده چه مستقنون

خوش انکه بهر تن شود میسور رزق (حلال)

تا که در این همه کند عبادت ذوالجلال

حرام خور نزد حق کم است از بلی شغال
حلال خور شو که تا خدا گوید تعال
حرام خور کی شود قبول چون هست دون
صائم و قائم شود هرکه در این ماه حق
ز خوب طاعت کند نفس سگش را نسق
توبه کند آنچه بود در تکیش ماسبق
یقین که لایستوی بروزه خوار حبق
جمع مطعم
که نور و ظلمت خدای گفته که لایستون
خوش آنکه این ماه را بروزه سازد تمام
نگردد اصلا ملول ز طاعت لاینام
بروز در روزه و بشب شود در قیام
در این یکان مه فتد بفکر یوم القیام
هم شود از صائمون هم شود از قائمون
شد

شکر خدا کن که درک نمودی این ماه پاک
تو زنده ماندی در این ماه نرفتی بخاک
بجود بیا رحم کن ناله بکش دردناک
که تا بیایم ز دست خدا نگشته هلاک
که آنکه محروم ماند شقی است بچندجون
حمار تن را که بد سر خود و عیاش و خام
کرد دلش هرچه خواست بیا زده صد تمام
در اینمه از صوم بر سر او زن لجام
در ریاضتش ده پس آنگاه بجنت خرام
بخوان جزاءً بما کانوا به یعملون
حمار تن را بیا در این صر افسار کن
توخوش
بغصه اخوت دنیات بیمار کن

[illegible]

ز رجب پرهیز کن کار سزاوار کن
مشقت روزه را بخویش هموار کن
توبه کن و هر سحر باش ز مستغفرون
• یازده مه شدی چرا از گناهان کثیف
بدان چه کو ما به این مه عظیم شریف
در ان خودت را کن از چرک گناهان نظیف
ار نمودن بغسل هر شیطاق ای مخنف
لعل اما بود بگفتم ای عاملون
هر که در این مه نکرد علاج درد گناه
شقی و بدبخت خواند ورا رسول اله
چه از ماه مغفرت برون روی رو سیاه

درجه

درجه مهی از گناه ز حق شوی عذرخواه
وای بر انکس که این نکته شد از غافلون
در مدح ماه مبارک گوید
مهی که در وی توان ثواب کردن ز خواب
بکن اگر بتابی ز خواب در وی ثواب
دعا شود اندر ان ز لطف حق مستجاب
لشرطان که حرام کنی بجد اجتناب
خوشا کسی که اندر وا پرست ز ذره منفقون
مهی که کرده خدا برای غفران سبب
بیاد دار و معصیت مکن حیا کن ز رب
ز معصیت اجتناب بود بر از هر ادب
ز نماز بنما فراز بهشت بنما طلب

ز حق تو توفیق خواه تا شوی از مهتدون
ز مهمان خانهٔ که حق پی مکرمت
وعده کرفته تمام خلق پی مغفرت
هر که خود اعراض کرد ز قلت معرفت
کی بود او لایق مغفرت و رحمت
رود جهنم اگر * نباشد از خالدون
مهی که ایّام او بهتر ایّام هاست
لیالیش بهتر از لیالی ماهها ست
دقایق و ساعتش بهتر و پر بها ست
شبی بود اندرست که بهتر از سالها ست
تو در چنین ماه چرا نباشی از عابدون
بهانهٔ مغفرت کرده چه این مه خدا
بکن

بکن درین کاری که بخدمت ای فتی
ملک ملک تسبیح بکن بکن سعیها
که تا مکر کردنت شود زدوزخ رها
در این مه مغفرت شوی تو از فائزون
بحار رحمت در این ماه بموج آمده
که معتقون از جحیم فوج بفوج آمده
در خلد حوران تمام بهکو زوج آمده
کوکب بخت بسی خلق با وج آمده
که میشوند از جحیم ز لطف حق معتقون
هر آنکه ماه صیام نباشد از وی رضا
خدا و پیغمبرش هست ز وی ناراضا
یقین بریدش بجنت بسوی نار لظی

[illegible]

خود چه بخود ظلم کرد کور شود چشمها
نسوزد ای تا ابد با همهٔ ظالمون
چه دارد دنیا بود مزرعهٔ آخرت
هر که کند کار خیر ببیند او منفعت
ز کار بد جز ضرر نه بینی منقصت
هر چه بکاری همان تو بدروی عاقبت
ز حاصل کشت نیک رضا باش از کار هون
طالب رضات حق شو ای مومنون
کنید ترک گناه لعلکم ترحمون
بود مغفرت ان کنتم تطلبون
بغیر عفو خدا ما کنتم تبتغون
کنید تقوی طلب لعلکم ترزقون
بدان

بدان تو تنها چنین مرای مسلمان پاک
کن ز مناجات حق جامهٔ عصیان تو چاک
اگر که این همه بنود کرد گناه هست هلاک
ولی چه حمام دان این مرو منمای پاک
گناه یکساله را بشوی و شو از طاهرون
بر ایگان همان مده ز دست ما هی چنین
که تا بسال دگر لعل آری دل غمین
چه مرده ها جا شود تو را بزیر زمین
که دهد اذن تو را بقعه دریغ و این
غنیمت اینمه بدان که باشی از غانمون
بکن بکن کار کی بسر نما خا کگی
بیاد خود هم سفت بعمر یکبار کی

راه عبادات را تو تا بکی تا در سر کی

جز تو برای تو نیست بدهی غمخوار کی

مفت ز دست چنین ماه ای مرد دون

بیان وظیفه مرد مسلمان در ماه مبارک رمضان

بیا بیا کن ثواب در اینمه مستطاب

مکن گناه و بکن ز کار بد اجتناب

خلق بد را کنار کن به از آن انتخاب

فقیر و همسایه را کن ز کرم کامیاب

کن رحمت را صله تا شوی از واصلون

یاد در اینماه کن خویش عوض ای فلان

بکل خلق خدا باش ز جان مهربان ۵

شفیق

شفیق باش و رحیم بخویش و همسایگان

رحم و مروت بخلق بخود بدان و بخوان

کما تدین تدان ارحم کی ترحمون

سجل احوال خود بیاد در اینمه بکن

ثبت نما خویش را چه خانه انشای دین

در این دو روز حیات کن بسر با انکه سهی

تو بگذران و بکن فکر نجات از سعیر

که هر که ز آتش برست شد ۱۵ از فائزون

اینکه خدا کرده ۳ ز اهل دین حنیف

بشو مهیا پی دخول ماه شریف

توبه نما ترک کن تو کارهای سخیف

بخدمت میزبان همان نما خود حنیف

سعی نما تا مکر نباشی از خاسرون

[illegible]

دهی در ایمه اگر افطار بی مؤمنی
محض رضای خدا از نار دان ا همینی
اگر نه مقدوری توست که این عمل را بکنی
به نصف خرما توان چنین ثوابی یابی
~~که مهربان عالم را نباشد از غافلون~~
که مهربان شما نباشد از باخلون
ز نیّت با خبر هست بدان کردگار
چه نیّت خالص است مبین مجبوری کار
بغیر صدق و خلوص نباید اینجا بکار
بهانه جو بدی عفو تو زود کردگار
تو سعی کن تا شوی ز زمرهٔ مخلصون
عمل که غیر از خدا روی تو داری غرض

بیان اخلاص در عمل

غیر

غیر رضای خدا زوی تو خواهی عوض
چنین غرض را بدان یقین تو در خود مرض
چنین عمل را بدان صد بار کم از عرض
کجا پسندد خدا عبادت مغرضون
دهان ز غیبت ببند چشم ز نامحرمان
مخور می و ترک کن اذیّت مردمان
دل خود را صاف کن ز کینهٔ مؤمنان
ز کار بد توبه کن بخاطر مهربان
که تا شود مهربان بجنّت رهنمون
نکن به زیردستان خود ظلم تو کمترک
به مردمان کم نما شیوه و کید و کلک
به همنشینان نما لطف خود مشترک
مقصّران را نما عفو ز جرم و کتک

همنشینان ما لطف خویشت مشترک
شوی مگر لایق عفو خدا ای زبون
بیا زده مه ز سال گناه و تقصیر خود
که کرده روز و شب ز سوء تدبیر خود
ز حرفهای قبیح بوقت تقریر خود
کی توان تلافی نمود با ره شبگیر خود
در این پسندیده ماه شوی گر از نادمین
خواهی اگر مغفرت رحم نما بر فقیر
محض خدا دست ز پا افتاده را دستگیر
چه مرات خواهد رسید تو را چه زود و چه دیر
خودت مهیا نما بهر خطاب منیر
خواه

غ ل
بهر نقل از خدمات چه زمره صالحه 16
خواهی اگر خویش را ز زمره صالحون
دعای ابو حمزه را بخوان تو در هر سحر
بکن مناجات با خالق جن و بشر
گر شاید امرزدت ز لطفش ان دادگر
برات آزادیت دهد ز نار سقر
کان بود عمر دراز آرزوی محسنون
بگوی با میزبان دمی شبها تو راز
انس بحق گیر و کن ز غیر حق احتراز
چاره طلب تا کند چاره درد انچاره ساز
لذت بجوی ای حق اگر چشیدی ای ایاز
سر که ندارد ایاز ناز و صد بل فزون

ز پیر تو ترکی رحم نما بر صغیر
ز مال خود بذل کن بو هنار فقیر
ببوه زنان دا بشو از شفقت دستگیر
خوی بد مشو بکن تا که ز در قدیر
عفو شود شامت شوی چه از رسالو

نمی دمان سخت کی بوده ای قبل ازین
نرم بشو این زمان با همرشان ای مهین
نبخت کیرالله خدا سخت بکیرد یقین
هین ولیک شو عفو خدا راببین
کما تدین و تدان مرویست از صادقون

مرد و رد ای اکر تخفیف ده کار او
اکر که داری خری سبک نما بار او

اکر

اکر تورا باغکی هست آب ده اشجار او
زن یدی کی تورا ست ببین بر رفتار او
فیض رسان عفو کن در اینمه از جا مرون

در اینمه امتحان کردند خلق خدا
دو فرقه ای حوض شریف دو الاهتداء
کردند بعضی سعید کروهی از اشقیا
بخوان شقی یا سعید ز نسخهٔ کبریا
جهاد اکبر نما کر تو بی از جاهلون

هر که تصدق کند زمال حلال
در اینمه بس شریف محض حق ذو الجلال
خصوص شبها قدی که هست بس با جلال
پرورد شحق که تا شود مثل جیال

خوش آنکه در لیلة القدر شد از غاسلون
بیا فراموش مکن در این مه از مُرده‌ها
دعا نما بهرشان تصدّق هم نما
که دستشان کوته است زفیض ما جدا
ذوی الحقوق را نیز دعائی نما
بلکه طلب کن نجاة بهر همه مومنون

در تحریص بقرائت کلام الله
در این مبارک ماه

کتاب حق را در این مه بقرائت بخوان
بکن تدبّر در آن بقدر طاقت بخوان
تو آسمانی کتاب بارض ظلمت بخوان
بکن ز صاحب کتابت تو استعانت بخواه

که روز

که روز حشر این کتاب یکی است از شافعون
کتاب حق را در این ماه تلاوت نما
بدان تو قرآن را کلام خاص خدا
بهار قرآن بود ماه مبارک هلا
در این مه آمد فرود تا بچهارم سما
لذا مضاعف دهند ثواب بر قارئون
قاری قرآن شده است بسیاری در این زمان
بلحن و صوت عجیب خوانند قرآن روان
ولی ز معنی آن غالباً از جاهلون
حیف که مقصود حق مانده از ایشان نهان
چه خوش بداری یَعمَلوا بکلِّ ما یقرؤن
ماه مبارک شده ببین اگر لاحظ

بی نصیحت نشاط نکند هر واعظی
قاری قران نکر شده است هر حافظی
سوی جماعت دود نه هر طرف جاحظی
نظر بخود هر کسی شده است از عابدوه
یکی گرفته بکف مصحف پر از روپای
که در لب طاقچه گم شده بود از غبای
گرفته تسبیحی از دگری در کنار
شده است هیچ نماز نمازی و مهری
مجرمین فیض حق تمام از طامعون
محض طمع نه بیم رحمت پروردگار
محض توقع که تا بخشش از در کار

مسیء

مسیئی و محسن نگر بگوشه و در کنار
تضرع آغاز کرد بدیده اشکبار
شده است از صالحون هر که بد از طالحون

در ملامت جماعت بیعار
که موسوم شد بروزه خوار

شقی و بدبخت آن روزه خوران لئیم
که نه خدا شرمشان نه از رسول اش بیم
یکی تماشا کند که بنده هستم سقیم
یکی خورد بی خیال با بدن تن سلیم
ز مهمان خانهٔ حق شده از محرومون
کریم اگر خلق را خواند بخوان کرم

خلق باید ببندد ز سعی سوی شر قدم
هر آنچه گفت آن کریم کنند از بیش و کم
که تا نه بیند پس بخشش از آن محتشم
نباشدش نقص اگر گدا شد از کاهلون
هر که بخوان کریم دست نسازد دراز
ظلم بخود میکند بسال و ماه دراز
تمام آتش شود آن شبق و حرص و آز
کند چرا از قبح خود بخشش کردن فراز
نفع باو کی دهد شفاعت شافعون
روزه خورا گر خوری روزه در اینماه پاک
غمی است از روزه ات بد انجم افتد باک
ولی

ولی تو خود در کنی ز این عمل بد هلاک
دهی چه را جواب روی چه در زیر خاک
که فیهمت پاک نیست ز لومةِ لا یمون
ز تن پرستی بیا تو ترک کن ورد کدر
شکم پرستا بخود مزن زیان و ضرر
روزه مخور در مه مبارک ای بی هنر
کنی تو فهم این ضرر دمی که سازی سفر
محروم بینی خودت ز اجرهٔ صائمون
روزه خورا گر تو زین مه نکنی احترام
خوری چه کاو خران روزهٔ اینمه تمام
شقی تو از خود مدان روز جزا در انام
چه روز عمرت رسد در این بطالت تمام

لبالکه حسرت خوری بحالت طاعون
تا کی و تا چند و چون تو چون فرنگی مآب
ساعت کیف تو گوئی پایهٔ دین خراب
روزه خوری و کنی شاشی بپا چون کلاب
ز مثلث افزوده شد در عدد این دو ۲
تو هم یکی چون خران ز جملهٔ * سائمون
روزه خوری تا بکی کیف خودت گُل کُنی
کردن خود را چرا کلفت و هم لک کنی
پردهٔ شرم و حیا چند تو هتّک کنی
گر نکنی این زمان توبه که تنسّک کنی
دنبال مانذی سبی ز ذرهٔ سائرون

روزه

روزه خور از نماز بگو چه داری خبر
نماز خوانی و پاکی ریش ز زیر سر
هر که نخواند نماز ز سگ بود پستتری
نماز بی روزه چون نماز محدث شمر
روزه بود بی نماز چه کوزهٔ واژگون ۵

تحریض بی مناجات با قاضی الحاجات

بهر سحر با خدا بگو ز اخلاص راز
بکن مناجات و گو که صمد چاره ساز
اگر چه عمرم گذشت بیهده در حرص و آز
ولیکنون من لیکی فقیرم ای بی نیاز
ز زاد ضعف البدن مرا شود ناصره ۵

مرا مکن ناامید ز رحمت ای کریم
گناهم امرز و ده نجاتم از خوف و بیم
اگرچه هستم بسی گناهکار و اثیم
ز لطفت ازاد کن درین مه هم از جحیم
که هستم این ای کریم از تو من از طامعون
مضیف خانهٔ تو است اینه و من میهمان
مثل تو پادشاه الکرم مرا بود میزبان
وعده گرفتی تو خود چه من بسی بندگان
ز سفرهٔ مغفرت بمنهم اشی حیان
اگرچه هستم دیئس بزمرهٔ مذنبون
الا که امرزیم درین مه ای پادشاه
کنی

کنی سفید از کرم تو روی این روسیاه
ز دوش من کم کنی ز لطف بار گناه
مراد را بمن دهی ز لطف شفاعت پناه
دهی نجاتم اگرچه هستم از فاسقون
هیچ نگردد کم از قدرت و سلطان تو
نقص بنفتد جوی بخوان احسان تو
ولی شود سرفرازی بندهٔ نادان تو
چه مستفیض اید از لطف فراوان تو
نیست عجب ببخشی اگرچه من بسی خاطئون
چه من طمع کرده ام به بخشش عام تو
بحسب وعدهات بخوان انعام تو
چرا این مه آمد پدید نظر باکرام تو

بجود بدادم نوید کہ نوشتم از جام تو
مرا مکن نا امید کہ باشم از خا بون
ز فیض عامت اگر من نشوم نا امید
کجا روم چون کنم ایا خدای مجید
کہ نیست جز در رحمت باب نجات پدید
رحم با این رو سیاه نما وکن رو سفید
کہ منم از فیض تو نباشم از مایوسون
دو صد دریغ و فسوس کہ در چنین نعرماه
کہ میکنند عاملوه کوه کنند راحیه کاه
چنان کہ باید نیم موفق و همه را
جز انکہ هستم ز تو بصد زبان عذر خواه
لعل کوئی تو هم باش بلہ ارز معفو ون
طالب رحم اکر تو ای پیرا ز خدا
رحم

۲۳۱ رحم و مروت عنا همی بخلق خدا
کہ رحم رحم اورد شقاوت اره شقا
امروز کار هر انچه بدی و نیش در حساب
نخوانده ارحموا لعلکم ترحمون
در ولادت با سعادت حضرت
امام حسن در شب نیمه ایما
در شب نیمه کہ سال مه خدا منتصف
حق تعالی مرحمت نموده نعم الخلف
حسن کہ هوه او بزمن بقی و من سلف
بغیر پیغمبر و علی جهان شرف
صباح وی عید دان بر جمله مومنون
چه این پسر را خدا داد بشاه نجف
شده بیت روشن دل و چشم شه منون

[illegible]

عبدی آزاد او تقاضا کن ای محب خلف
حیراو شفیعت شود نه کم شوی نه تلف
که او جحیم و جنان را بود از تا سموم
حسن کردی قبل این شب بجهان پا گذاشت
روز خوش در جهان نه دید و اصلا نداشت
محو بر چون ورا حلیم و دانا شناخت
بیرق ظلم و ستم بجا بنش بر فراشت
سبب علی منمود حصولش ان ذا خوف
انچه زاهد ابدید حسن زمان حیات
ز صد یکی توان بیان نمود ای ثقات
فلک نکرد اکتفا بان همه واردات
که قبر او را خراب نمود بعد الممات
لبسود از بهر وی دل همه مخلصون

در تحریص ناس بر قدر دانستن شبهای قدر

شبی در این ماه هست که مصلح کارهاست
در او مقدر همه غنا و فقر و فناست
صحت و بیماری و بلا در ان شب قضاست
هر که شقی یا سعید شود در این لیله هاست
خوش انکه او را کند ثبت در مستخلصون
تو لیلة القدر را سبب بدان بی بهاست
از سر شب تا صبح تمام نور و ضیاست
بدان بدان قدر وی که بهتر از کیمیاست
بکن در ان ترک خواب که باب فیض خدا است
برای درکش بکش مشقت شاقه
هر که بسوی خدا براه و سوی آمده

رحمت حق بنگرد گناه سوز آمده
پرده دران تو بدکن که پرده دوز آمده
شبی که ویرا است بس شرف بروز آمده
اِجْتَهِدُوا یا عُصاةُ لَعَلَّکُم تُغفَرُون

مناجات برای صاحب درد در لیلة القدر

خدای من بنده‌ات اگرچه اثیم آمده
مستحق آتش قعر جحیم آمده
روسیه و پرگنه بترس و بیم آمده
ولی کنون رو بدرگاه کریم آمده
زار و پریشان منم تو ارحم راحمون
بندهٔ مملوک تو منم توئی مالکم

کرچه

گرچه نصیبم شده ضلالت دنیا تا بکم
ولی کنون من ره کوی ترا سالکم
نادم و تائبم کنون تو دانا بکم
تو هم در این لیله باش عبد خود را غافرون
این شب قدرت که تو قدر با او داده
مرا بتوفیق خود بمسجد آورده
دری ز رحمت سوی عباد بگشاده
برای احترامش این بساط نهاده
مکن تو محروممان مساز مان خائبون
بلیلة القدر اگر کنی تو محروممان
کجا رویم ای خدا بحالت شوممان
که منحرف مان با این صفات مذنوممان
ببخشمان حرمت امام معصوممان

علی که شد اندرین ماه ز مستشهدون

علی که بابت ضربتش بعمرو در راه دین
به بود از طاعت قاطبهٔ مومنین
علی که بدحای اسلام بل مسلمین
علی که بمهر او نور ندارد جبین
مروج دین حق اوست ایا مومنون
بود چه در سینه ات حب علی استوار
ناله کر بهر برای علی غای همچون هزار فغان
کر اندرین مه شافت جانب دار القرار
با سر شکافته تظلم ان نابکار
ز تیغ بیداد هید معلم قانون
علی که خلق زیاد بدین هدایت نمود
علی که فریاد رس بضعفا جمله بود
علی

علی که در خانهٔ خدای امد وجود
بماه حق کشته شد چه کرد حق سجود
شد مصادیق انا الیه راجعون
علی که در همه صفت بغیر پیغمبری
بختم پیغمبران بود ورا همسری
بزعم خود احمقان جستند او برتری
مساویش با چه خود خواندند خری
چه زین بتر که عالمی شمارند اجاهلون
علی که با همه شجاعت حیدری
که کشت چندین هزار چه کس جنبری
چه دید ناموس وی ز ظلم شد بستری
با همه قدرت نمود حوصله و صابری
کشت حیات عدوش دانستند زجا صلعون

بسم الله

علی که شد بیست و پنج بگربیت قرین
چه کنج زد شد بکنج خانه نشین
در شقی از خلق دید هوای بو آه متین
بر آتش ظلم بود چه حلقه آهنین
بدید مرؤسان رئیس خلق دون
چه شد خلیفه هم از نشد در هر خواب
معویه عایشه خوارج چون کلاب
نباح هر یک بلند شد سوی انجناب
نشد که با دل خوش علی خورد جام آب
همیشه شد مبتلا بصدمه صاد مون
علی که یک دو روز خوش بلا همدنیا ندید
علی که بین ظلمها مری زاعدا رسید
برای ترویج دین چه رنج و غمها کشید
برای کفایت صاحب یاس شد بد

در این ماه

در این ماه امد خلاص از ستم مفسدون
علی که کرد ند غصب حق ورا قوم دون
علی که بد مدتی مدید دل پر خون
علی که زهرا بد بد ز تازیانه زبون
فدک نمودند غصب ز زوجه اش غاصبون
اینهمه چون صبر کرد شد اصبر صابرون
علی که بس مهربان بخلق بود و رحیم
علی که بد یاور بیوه زنان و یتیم
علی که قلب علی و ذوی بدی پر زبیم
علی که بد صاحب سخاو خلق کریم
با دل پر غصه رفت ز دار دنیا برون
علی که دنیا بداد بطوع و رغبت طلاق
هیچ مسلم ندا شت کینه و بغض و نفاق
بر او چنین ظلم و کین هرچه شد اتفاق
نبود با کشتی ز زخم سر ولی بود مشتاق

دامن محراب شد ز خون شه لاله زار
صدای جبریل شد بلند با حال زار
کرد کین دین شد خراب از ستم نابکار
کشته شد از ظلم و کین حیدر دلدل سوار
عَلَیهِ تَلْتَدِبُوا یا اَیُّهَا النَّادِبُون
علی که در از در قلعهٔ خیبر بکند
چه عمرو و عنترها ز تیغ کین سر بکند
میان گهواره بود که جسم اژدر بکند
چه غصه‌ها از دل پاک پیمبر بکند
ز جیله رو بر وی شد و راست از ضار بون
علی که جز نان جو نبوده او را طعام
زهد و قناعت بدی شعار آن نیک نام
همیشه بد شایق مهمان خود آن خوش کلام
در شب بیست و یکم رسید آخر بکام
با سر بشکافته بخاک شد اندرون
چه

چه ابن ملجم فکند تیغ بقصد سرش
بمرد و نشنود کاش حبیب غم پرورش
کاش چه شد سبزی ز کین تن اطهرش
بود و نبود جهان فدا شد یکسرش
که جسم بیجان همان به شود از هالکون
امان از آن دم که شد خبر حسین و حسن
که شاه دین کشته شد ز جور چرخ کهن
در سر بابش آمدند با گریان هر دو تن
ز کوفه خلق زیاد شد آن مکان انجمن
هر یکی اندر افسوس که شد علی غرق خون
علی چه از تیغ کین در مسجد از پا فتاد
بکوفه شد محشری که کس ندیده بیاد
تمام کرده فغان همه بفریاد و داد
که حیف کرد دست رفت هادی کل عباد
ز نیش محراب شد قتیل ملعون دون
دریغ حضرت علی امام ما شیعه‌ها

لیالی قدر چو آمد از نیمه تمام
عزای شه همچو مه فتاد از احتشام
وداع کن ماه را بگوی بعد از سلام
دریغ افسوس واه که گشته ای صد تمام
نکام ایام شد عاقبت مذنبوه

در اظهار محزونی
و وداع ماه
مبارک فرخ قدم

جبهه‌اش بشکافته رفت ز دار فنا
معاویه بلب سکال حاجتش روا شد
شیر حق از بستر رفت نشسته دو بر بحا
ماند خزی شد چه بلبش خلیفه مسلمون

مه مبارك چه رفت بپای شد محشرت
بنالی ایا چه کند با تو عمل داورت
تورا ببخشید با دو دو نمود ازیرت
تاکه نرفته تمام سایهٔ مه از سرت
بکن طلب رحم و عفو ز ارحم راحمون
بچشم گریان بیا وداع کن ماه را
اذا بعمل کن رضا ز خود تو آن شاه را
بگو که حیف از تو ماه بر تو گشتم اوی
که کم از تو گناه مقیم استراه را
رسیم بار دگر ما بتو با غا بروی
دو باره ایا رسیم ما بتو ای ماه حق
برم ازدیگران بروزه گوی و سبق
از برکات شویم ز نار دوزخ منعتق
از تو بعفو از خدا شویم ما مستحق
تاکه بیرون شویم ز جملهٔ مبتون و

بدر

بلی تو امید چه عید برا و لیا خدا
از تو بسی بند شد بجا لفش آشنا
چه قدر آزاد شد گناهکار بی خطا
بمجرمین دری کشید و فتنهٔ بها
کرد برکاتش بید جلگی از غافلی
دریغ و دردا که ما قدر تو نشناختیم
لیالی قدر تو مفت ز کف باختیم
کاشکه تخم نکو در تو بسی کاشتیم
کاشکه سرمایهٔ عمل تو بر ساختیم
تو کاش تو بما شفیع شوی و اوضا فنا
نکرده بیت کار خیر در تو گذشتی
در تو خدا اکرده مان ز نار دوزخ رها
تاکه خدا و تو هر دو ز ما با رضا
خدا نکرده مباد ز جملهٔ اشقیا
شمرده باشند ما جماعت عادون

کن تو شدی ای خدا دین همه از ما رضا
عمر باده تو تا سال دگر ربنا
تا رمضان دگر بدیدهٔ تو ما را لقا
بده تو توفیق نیز بهر صیام و دعا
که تو سعد او زید حسا بیان ما سبق

بشارت عید
و عید
بورود
واخر شعبان
محبید

بار نشد از آسمان سپید بشارت پدید
باز نیتن بروز آن نوید خود تو رسید
هلال شوال داد بروزه داران نوید
که بادا ای صائمین روی شما ها سفید
باز سیه روی آن روزه خورها شدند

شما که بهر خدا بنده خاص آمدید / مرخدا را تمام دیده مناص
ز زحمت روزه ها کنون خلاص آمدید / روزه خوران کوچه عمده عاص

در وسیهه بر دغالهانه ایاغا تلوه

دریغ وافسوس واه که رفت ماه صیام / که بود در روزان ده چنین بام
ثواب تسبیح در شب نفس کشیدن مدام / خواب عبادت بد و گناه در انهدام

خوش آنکسان که فراق او همی بگرنون

در تحریص نمودن بدادن زکوة فطره

داد فطره چه نفع است ایشان / تو منتر کی بود در وقت انجوان
ملکو فقیرم و زین همه خدا عمان / بست کرده اکرچه هسته ده ای فلان

که تا تو باشی ز للزکوة هم فاعلون

تنبیه عبید بر اعمال عید

در شب عید روز عید بهر دعا و غان / رسیده از شرع ما محروم خودمان
در آن شب و روز باش بجو بر ادوان / که شایت حق کند عفو معصیت انسان

دهد تو را عیدی و شوی تو از فائزون

مرد و عورت دیده چه کرد کاری تمام / بردت آید عجب و بگوید سلام
تو نیز در روز عید بعد یکمه صیام / بروبجانه خدا که ای که الا ایام

اجره بکماهه صوم ده بین وصائمون

هذا الشعر لعبی بناست ذکره

فی هذا المقام

الا که بر حید شد نو عظر ها بسا / گذشت ماه صیام یسر ماه ناط
بعمل این واعظان صیکلدی نیلار / بلا اکی بکلدیه شترسم الخناط

چه که لم یعملوا ابکل ما ینطقون

سهل الهامع دقا تمام

فی الموعظه والمناجات وغیره

تا نگشته ز دست عزرائیل کار خانهٔ وجود تو تعطیل

تا نکرده بیکدگر آغاز عضوهایت وداع ای سرباز

تا نگشته حواست از تو جدا چشم بی نور و گوش ناشنوا

تا هلاکت نکرده این عوست لشکر بیشمار نفست

هوس عزم درست کردن کی بکنی آه برای مردن کی

لب نماز خدا نسپید رشته‌ات ز دست بگسلد تماما

کی ادا می‌کنی تو حق خالق را گو شکر کی این کلام صادق را

چون تو مرهم ای کسب نیکی فکر خود باش تا کرده‌ای نیست

که تو خود را تو بخود نکنی رحم که کند بر تو رحم ای نافهم

انچه دادی جاه حرمت از دست می‌رود هرکه میکند نیست

تا ز دست ارسید نکی میوهٔ خود بلند کی

میشوا رحم رتبهٔ تو بلند از تدین مدینه را ...

که تو سد بین روی از این دنیا محامد ای بغیر دوزخ جا

[illegible]

[illegible]

با خود اعیان ببری از جهان شود جسم همه پران

رود اینجا ز دست ایمان کی رواید که آن جهان اعیان

اینجهان هست همچو یکسر با هست ایمان چه گوهر یکتا

~~در امانتی هست ...~~ کرده بیگنه ...

چون نهنگ است ... که زدی با ...

خوش بحالت که از دنیا چون روی بسوی عالم عقبی

باشد اکنون از ...

صدف قلب ای برادر جان ~~باشد ... چه گوهر~~

هم هست بین با طینت جهان بری از لطف حق تو دری ...

از توان ... عقبی جاده همت جنت المأوی

کی بیاشد ... چون نکرده ... عشق ...

پس بکن خیر ... بی احصا که بری گوهر ایمان را

عاشق ... ای که ایمانت از تو گیرد همه جانت

با خود ایمان بری ازین دنیا نیست ... خود زکا و وفا

فصل حق شاید این بود ... که هوا ... جمله کالانعام

علم جو و ثبات ایمان خواه تا که ایمان بگیری همراه

گر تو بردی همه هست ایمان — بیقین دان که هیچ تو ای برا[illegible]

کی باحکام دین عمل سازی — مشکل کار خویش حل سازی

انچه پیغمبر ز حق آورد — اولا بایدت یک باور کرد

بعد از ان بایدت نمود عمل — تا شوی خوب بی حساب اجل

با چنین حال بین خوف و رجا — باشی عفو بلطف خدا

با همه جد و جهد در طاعت — خود مقصر بدان ز خجلت

نه که از بس غروری و جهل و وبال — در کف عجب خود شوی پامال

با تضرع ز واهب حاجت — خواه تا ثابت بدار ایمانت

هست ممکن ز سعی و از جمعیت — مستقر حق عاید ایمانت

عاری ماند از تلوح [illegible] — محو نمودست کنون از بیان

چون عباد نگشته خدا — [illegible] محقق [illegible]

چون بدا هست بر حق ثابت — چون کنا جبله [illegible]

میتوان داد حال خود تغییر — بتضرع بنزد حی قدیر

خواه

خوان تو یمحو الله از قران — تا بعرضم [illegible] برادر جان

با بذلت عالی بر سر ایمان — تو بدان ایمنی در [illegible]

هست نهی شر دوا و لی باید — که کنی سعی و کوشش بی حد

نه کردی جوابا و [illegible] — نشد آید برای خود جنت

سود اید در آنکه [illegible] — لیک با توبه [illegible]

هر که در رفته [illegible] توانی — در [illegible] خوب [illegible]

نیز ده فرق وسوسه [illegible] — [illegible] دلگاه

گو چه گردد علاج و [illegible] — هست [illegible]

لیک گردد اگر نو ایمان — هست [illegible]

مستقر گر [illegible] ایمان — بیقین دان که [illegible]

لیک این را توان زمان دادن — که [illegible]

تا نگشته از این سر [illegible] — نیست معلوم حال [illegible]

تا دم مرگ [illegible] — بایدت بود بین خوف [illegible]

که ازین پل چیان عبوری — جا بجوی آنه پاسری

قول پیغمبر و حدیث‌اش — بشنو دان زهر بد تو

لیک اگر قولشان دیدن حق — سوی اقوال غیرشان مرو

نزد فرمایشان تسلیم — باش و مکر و تقلید

مجتنب باش از طریقه بد — نیز از آنچه ساده محمد

دان که دین دین امام است — دان که شیطان است

دان دین مستند و اولاد — منحرف تا از وی

دان که راه سعادت این — دان که به هر کجا کند

از علی و زاده‌های او — منحرف هر که نیک ملکی تو

دان متعدد راه — پس بی‌ره بیان شیطان

چون که سلمان نوشتم — ز اهل بیت من شمرد

نیز بوذر کرد ... علی — راست ... مثل تو

همچو سلمان تو هم تو ... — تا نور لطف ...

چون ابودری تو هم ... — که نور لطف ... خدا

روز و شب با دو صلیفی — با رد ای طمع تو ...

گر که یکجو نور ابود ... — کو رخ زرد و اشکی

یکصفت در تو نیست از خوبان — خولیش ...

ساعت کیف خوش ... — کردن ...

کردن ... — دین تو ...

نفس پرورده ... — پای تو در ...

نفس ملکی پای تو ... — دین خود ...

ورنه ... — باش با نفس خود ...

گاه گاهی ... — ...

گاهی ... — سوی حق ...

توبه کن تا ... — ناله کن ...

تاکه امروز ... — داد ...

روبجوار و عذر خواهی کن — بندهٔ حق نشو و شاهی کن
بندهٔ اسم خدا بسی — بندهٔ رخ مهش ستوار بوکسی
واقعا گر توه تخم انسانی — در صفت از چه مثل شیطانی
مومن آن دان که چون گناه کند — عامدا باکراه انشا کند
باشد از خوی بشر او خائف — باشدش دل قد هم الف
نه که سازد گناه و با عصیان — باز باشد چه امثال خندان
مومن آن دان که هست چون عاشق — بمناجات خالقش شایق
لذتی باید از مناجاتش — دائمان بهتر بحالاتش
تو اگر مومنی بعجز و نیاز — گاه گاهی بحق نشو همراز
در دل شب ز خواب غفلت خیز — اشکی از خوف حق تعالی ریز
سوی حق رو و ناله زاری کن — اشک بر روی نهادت جاری کن
کوی با صد هزار عجز و نیاز — که خداوند کار بنده نواز
رحم کن بندهٔ گنه کاری — که آمده نیمه شب بدر باری
پادشاهان در سرای ایشند — حاجبان در کشک بنشستند
لیک درهای رحمت باز است — تا گدا من گدا با او ناز است
خلق خوابند جز تو ای باری — که ترا نیست خواب و بیداری

تو

تو خداوند رحیم و رحمانی — من عبید مقصر جانی
بلدرت اشکبار آمده‌ام — خجل و شرمسار آمده‌ام
جز خداوندی اگر آمرزد — بنده جز حق بگو پناه برد
گرچه باشد گناه من بسیار — لیک هستی تو ای خدا غفار
ای بقدری داتم ای خدا عفوی — کی کنه گرچه از تو گشتم دور
لیک لطف تو عادتی خواهان — می پذیرد چه هر بایان
هر که توبه نماید از دل و جان — لطف خاص تو سازدش مهمان
نالها کنان گناه کارانت — که ها امید و ان
نبود غیر تو چه بدی آری — جز تو نبود بدا در باری
تو عفوی و من کنه کارم — تو بزرگی و من بسی خوارم
ناامیدم ز رحمت تنها — تو کریمی نظر نما بگدا
غیر اقرار بر گناهانم — چون ندامت ز جرم و عصیانم
چاره دیگری ندیده‌ام — بهر آمرزشم تو ای خوانم
گرچه هستم زیستن بیست و ضیع — لیک باشد برای شفیع

حرمت آن شفیع کون نظام — ده زکشت امید من ثمرم

آن شفیع است سید الشهدا — که بدید در ره خدا تعب و جفا

آنکه مخدوم بود امین ترا — آنکه یاری نمود دین ترا

آنکه شد مبتلا به جور و جفا — چونکه آمد به دشت کرب و بلا

آنکه از جور امت بدخو — کشته گردید خشک کام گلو

آنکه اندر کنار آب روان — داد جان با لب عطشان

آنکه در راه تو نمود فدا — مال و جان و عیال را یکجا

آنکه از ابن سعد و ابن زیاد — بس ستم دید و بس جفا رو داد

آنکه شد تیر حمله اعدا خصانش — از سم اسبها اعضایش

آنکه با سر تلاوت قرآن — می نمود فراز نوک سنان

آنکه با اهل بیت مصطفی خویش — سوی شام رفت با سر خویش

آنکه اجر تلاوت قرآن — چوب کین خورد بر لب و دندان

آنکه افتاد چون ز زین بر زمین — تن پر زخم و پیکر خونین

بستری عنبرین یک تقبیل — بنهادید آن ستم دیده

نه طبیبی بر آن مریض کلا — بود جز خاک کرم کربلا

بر جبینش غم جوانانش — که از آن سیر بود از جانش

بدن پر ز زخم سینه او — خنجر شمر اهل کینه او

بلکه آن کودک یادگار او — خنجر شمر بود و ناوک او

بر غریب السر والا — گریه کن ای حبیب در دنیا

رباعیات میرزا الکاتب

جلد ۳ باب

در ولادت حضرت عصر

در نیمه ماه مستطاب شعبان

روشن شد از عسکری دل و جان

چه نور شمس

از غیبت امام غائب دل بیهوش

گفتم ز میان شمس و قمر گردان

رباعی

در نیمه شعبان ز خدا تو جهانم — یکباره تمام گشت از غیب عیان

سلطان زمان ختم امامان همگی — میلاد وی امشب نصف شعبان

رباعی

شاه زمان بشد
چون صاحب عصر شد در این شب تولید
زیبد به عشقش اگر کنند عید
بر کوری چشم دشمنان شه عصر
سازند چراغان همگی جمع عبید

رباعی

در سیم شعبان و شب نیمه او
از چرخ امامت دو مه آمد این سو
در سیم حسین و نیمه مهدی
او کشته و او منتقم از جمع عدو
این کشته و آن منتقم از قاتل او

رباعی

ای صاحب عصر تا بکی پنهانی — رفت از کف خلق سیرت انسانی
سیرت نه که صورت مسلمانی — داریم ز کف ز جهل و از نادانی

٥/١

رباعی

ای شاه که دامان بکف بیت نکند — فیض ما در دولت و بیت نکند
ما خار و قلیل از گلستان توایم — ما را تو اگر ادب ز بیت نکند

رباعی

کفار به ما طعنه زنند ای مهدی — که جمع شما نیست و جمعی
از کشتن شما نه عین و نه اثر — بیکی آ که از شما کنیم ابراوی

رباعی

طوبی شده خصم چیره بر ما ای شاه — کر تا نرسی بدفع دل و نکواه
تا تیغ تو بر سرش نگیرد ما را — یا وی نکشد کز بیرا یه ماه

رباعی

ای شاه که عیش دل ما خون کرد — ما را ز طریق آدمی بیرون کرد
از خط بد که بعد افتادیم — کرد عاقلها بد حماقت مجنون کرد

رباعی

ای حجت حق غوث زمان ادرکنی — ای ختم امامان و شهان ادرکنی
در فتنه آخر الزمان افتادیم — ای حضرت صاحب الزمان ادرکنی

رباعی

استغفر خرابیم و پریشان حالیم   گر وصف ثنای حال گوییم لالیم

ای آنکه تو حال درک الا دانی   تا گفته حال داده که ذو الالم

رباعی

ای آنکه بنعت الله احمد لقبت   با ملک دو عالم ... طلبت

زنگ دل من کشته حجاب رخ تو   زنگ از دل من ببر بیک ...

رباعی

ای صاحب طلعت شبیه فرجی   ای حاوی عز و حمید و فرجی

در درد تو چشم انتظارم   ای دافع گله ...

رباعی

دایم صاحب آثار تسلیم   لیکن ز فراق قلب ما گشته دو نیم

هر کس بشر ظالم خود شرها   ... ما بسته عادل خود ابراهیم

رباعی

ای شاه ببا که مرده دل دلبر ما   از فتنه آخر تو تیر اوی

ز اعجاز دل مرده ما زنده نما   ای طلعت خوب تو مه انور ما

رباعی

ای شاه بیا که قلب ما گشته خراب   گشته است صفات خوب در ما نایاب

نه جود و سخی داریم و نه صبر و فقر   نی علم و عمل مانده نه دیو ز کلاب

رباعی

در ما سبب نجات اگر هست کجاست   از حب شما است ای دو بود سلطان

از خوف بلیس ما بدر آیست   از حب شما در دل ما مسکینان

رباعی

از خوردن شبهه مالک ما با حرام   یکو فتنه و فساق دل ما در ام

نه میل بطاعت است و نه اشتیاق محتشم   جنت بجهت جریان شود جای مقام

رباعی

ای شاه بیا که ببر از دل ما   لطف و کرمت نما شما در ما

از کثرت معصیت دل ما مرده   کن زنده ببین نظری در احوال ما

رباعی

ای شاه اگرچه ما بسیار تو نبایم   انسان که منزلت ما ای ...

ما را بشما دهند نسبت همه جا   هر چند که ما بدیم کمترینیم

ایضاً در تولد شاه جهان در نیمهٔ شعبان

رباعی

اختر گهر از چهار بکوه ایلن ~~کاندر صدف...~~

کاندر صدف زمین بدند و اندا

در نیمهٔ شعبان ز صدف شد خارج

امروز زمین وی جود ساکن خاک

رباعی

آن نور که آمد متجلی بطور

آمد ستر جا در آخر بظهور

بجلوهٔ او عروس در شعبان

مانند آتش بدهر با نفحه صور

رباعی

شاهی که ز مصلحت شد از ما مستور

از دیده وی خیله تیمان مهجور

در نیمهٔ شعبان کل روشن شد باید

تا جلوه کند باری دگر کمانور

رباعی

آن شاه که تا نهاده در عالم پا

یکدوست و [illegible] دا سپر ندیده ضلال

از دیده [illegible] ظهور او ست آفت جهان

باشند همیشه ~~[illegible]~~ منتظر در همه جا

رباعی

ای شاه شب فراق طولانی شد

وین عمر قلیل دوستان فانی شد

ما چشم در انتظار تا کی باشیم

این هجر چرا قسمت انسانی شد

رباعی

ای شاه شب فراق کی روز شود

کی بخت زند بکو فیروز شود

آن را که ز هجر تو ست در دل سوزی

داند که فراق آتش افروز شود

رباعی

ای سپهر مفقود بها بابای ما
از غیبت تو سخت شده اسانی ما
از هجر تو خون شده دلهای ما
کی صبح شود این شب ظلمانی ما

رباعی

ای شاه که غم نیست که تو با ما شاهی
از درد دل تمام ما آگاهی
غم نیست که غیبت تو ایم ای آقا
لیکن نسیبت نکرده پیدائی

رباعی

ای شاه که هر که او تو را شناسد
بر شخص تو و شان تو منکر باشد

با این حالت که دور از دنیا شد
در گوشه دوزخ او مخلد ابد

رباعی

ای شاه که همچو یوسف کنعانی
از چشم محبان خود نهانی
ای آنکه پسر یعقوب از هجر بنالید
گه درد ز تو چشم صابران دوستان نور

رباعی

ای شاه که دوری از تو بما نماند
حالی که یکی همت ای پادشاه نماند
آیینه دل چنان شده زنگاری
کز وی بدر اصیات بری نماند

رباعی

ای شاه که ما ز فیض تو محروقیم
غافل ز تو بنشسته همه هم جوقیم
ما جمله کالانعام بتو زنده و باز
در سوق جهالت همگی هم سوقیم

رباعی

ای شاه بفریاد محبان تو رس
ما را مفر بجز خدا و تو کس
این نسخه آخر الزمان انسانست
اندر نظر ار مبارکه ما را بس

رباعی

ای شاه که حق تمام خلق کرده از کرم عدم
از بهر شما خدا تمام عالم

خلق دو جهان

مقصود شما یکی نه آنکه ~~مخفی~~
اظهار نمودستان تان از آدم
~~مقصود شما ... خلق آدم~~
ما هستید شما عرض

رباعی

ای شاه بیا بما ... نظری
تا از نظرت شاد همه ... جمی
کا نظری که ابدت تماشا بیم
وز گشت جمالتان کنف بری

رباعی

ای شاه حبیب خود صفکن نظری
که جز بود شکند ز اندازه بدری
هر چند بدیم لطف شاه هست کثیر
این بنده هم از سگان کوی تست

بازبینی شد
۱۳۴۱

ا ب پ

دیوان حبیب

٢٤٣٣٧